

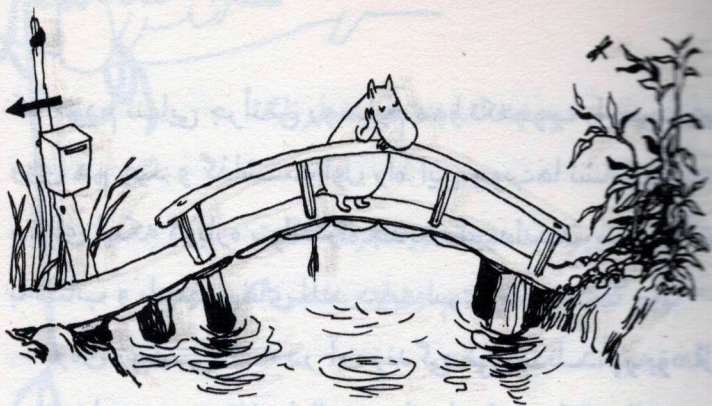


موسیٰ ترولہا ۲

ترولک و ستارہی دنبالدار

نویسنده و تصویرگر: تووہ یانسون

مترجمان: مر سده خدیور محسنی، محمود امیر یار احمدی



فصل نخست

درست همان روزی که بابا ترول ساختنِ پل زیبای رودخانه را به پایان رساند، بوبو با آن اندام ظریفش موفق به کشفی تازه و عجیب شد. توانست راه جدیدی پیدا کند! راهی که یگراست می‌رفت میان جنگلِ انبوه و پُرسایه. بوبو چند دقیقه‌ای سرِ جا ایستاد و به راه چشم دوخت.

با خودش فکر کرد: «حتماً باید درباره‌ی این راه با ترولک حرف بزنم. اون وقت دوتایی می‌ریم و امتحانش می‌کنیم. من

که خودم تنهایی جرأتش رو ندارم.» دو تکه چوب را ضربدری روی هم چید و گذاشت اول راه. این چوبها نشانه بودند. برای اینکه دوباره بتواند راه جدید را پیدا کند. پس از آن بهشتاب و با جهشهای بلند دوید سوی خانه.

دره‌ی زیبایی که در آن زندگی می‌کردند، پُر بود از درختان تنومند و شاداب و جانوران کوچک خاکزی و خوشبخت. رودخانه‌ای از میان سبزه‌زار می‌گذشت و پس از دورزدن خانه‌ی آبی‌رنگ مومی ترولها به سرزمینهای مجاور روان می‌شد. جانوران خاکزی سرزمینهای دیگر در شگفت بودند که این رودخانه‌ی زیبا از کجا می‌آید.

بوبو اندیشید: «هر راه و هر رود پُر از شگفتی است. هنگامی که به مسیرشون نگاه می‌کنی، دلت می‌خواد تو هم بتونی همراهشون بری و برسی به آخرشون.»

ترولک داشت طناب تاب را می‌بست که سروکله‌ی بوبو پیدا شد. بوبو گفت: «آهای ترولک! من یه راه پیدا کردم که

مخصوص خودمه، اما به نظر خطرناک می‌آد.»

ترولک پرسید: «چقدر خطرناکه؟»

بوبو گفت: «فکر کنم اون قدر خطرناک هست

که زهره‌ت آب بشه.»

ترولک گفت: «پس بهتره مقداری ساندویچ و

آب‌میوه برای آذوقه‌ی راه برداریم.» پس از آن

رفت زیر پنجره‌ی آشپزخانه و به مادرش گفت:

«می‌خواستم بگم امروز من و بوبو غدامون رو

بیرون می‌خوریم.»

مادر گفت: «خب، چرا که نه؟» سبد پیک‌نیک

را از کنار ظرفشویی برداشت و چند تا ساندویچ

در آن گذاشت. بعد مستی آب‌نبات کارامل از

شیشه‌ای بیرون آورد و همراه دو تا سیب و چهار

قطعه سوسیس باقی‌مانده از شام در سبد چید.

